

از تو باز نماندیم و ترا بدشمنان نسپاریم چون با ما در رسول صلی الله علیه وآله وسلم به نماز نگاه خود آمد  
 ان لعین سنگی بردست گرفته و عقاب دس روان شد چون رسول صلی الله علیه وآله وسلم در نماز  
 ایستاد و دوسه نزدیک رسید رنگ روسته نامبارکش تنویر گشت و گریزان باز پس آمد قریش گفتند چه شد  
 امی ابو احمک گفت داشت که از جانب دس اشتهری است بر من تعلق کرد که من هرگز به بلندن کومان  
 دس ندیده ام و پدرشقی و نیزه دندان دس و دندان نشنیده اگر نزدیکتر آمد سهرائنه مرا هلاک  
 کرد و رسول صلی الله علیه وآله وسلم نیز گفته است لودمانه لافذه یعنی اگر نزدیک بان شترش  
 برائنه او را بگیرد که جبرئیل مرآچین خبر کرده بود و از ان جمله آنست که روز دیگر آن بلون  
 با قریش گفت که هرگز محمد صلی الله علیه وآله وسلم پیش شما روسته خورد اما ک آلودمی کند یعنی نماز  
 س گذار و گفتند آرسه گفت سوگند بان که سوسه سوگندی خورد که اگر من ویرا چنان بنیم هرآنه  
 گردن ویرا پاسه خود بگویم گفتند آنجا نماز گذار و بی جانب دس روان شد ابوسه نار سیده  
 بقفا بازگشت و بدست چیزه از روسته خود دوسه کرد ویرا گفتند اسه ابو احمک چه حال شد گفت  
 بیان خود دوسه خندم از آتش دیدم پس خدا سه تناسه این آیت دستاوه که آیت است  
 یعنی عبد اذ اسله اسه آخر اسوره و از ان جمله آنست که روزی رسول صلی الله  
 علیه وآله وسلم بر حکم بن ابی العاص می گذشت حکم از پس پشت دس تقلید دس کرد و خود  
 به جنبانید رسول صلی الله علیه وآله وسلم از ان بنور نبوت دانست فرمود که یحیی بن یس  
 ویرا عیشه گرفت و هرگز از دس مفارقت نکرد و از ان جمله آنست که روزی دس  
 قریش بر ان قرار گرفت که یک روز دس را پیش اسار یهود و دستاوندان احوال رسول  
 صلی الله علیه وآله وسلم استنجا نمودند چون اسار یهود او صاف رسول صلی الله علیه وآله  
 وسلم شنیدند و دانستند که بچه سس خواند گفتند ویرا از سس چیز سوال کن سس دس که قصه اصحاب  
 کسفت و دیگر قصه ذوات قرین و دیگر آنکه رجح حبیب اگر ازین سوال جواب گوید بداند  
 که دس سس است اتباع دس که بند و اگر نگوید بداند که دس دروغ گو می است هر  
 خواهید با دس بکنید چون قریش این سوالات کردند رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت فرود  
 شارا خبر دهم و انشا الله گفت دس روز دس منقطع شد قریش آغاز شامت کردند و ان  
 رسول صلی الله علیه وآله وسلم بنایت شوار آمد بعد از ان حضرت جبرئیل آمد سوره الکوف  
 آورد شمله جواب آنکه پرسیده بودند رسول صلی الله علیه وآله وسلم آن سوره بر ایشان  
 خواند شنیدند اما شنیدند و همان طریق کفر و مجوسه وریدند و از ان جمله آنست  
 که اسو بن مطلب و عاص بن الموائل و ولید بن المغیره و ابن اللطاطله و یزید و آتیزا حضرت

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بہ اللہ پیارے نمودند روزے جبرئیل علیہ السلام بیاد و در پہلوی سے  
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باستا و درین جماعت و طواف بیت بودند ولید بن منبہہ بر جبرئیل  
گفتہ شد جبرئیل زخمی کہ بر کف دست سے از اثر تیر شدہ بود و سندان گشتہ اشارت کرد خون  
از ان روان گشت و بر ان ہلاک شد بعد از ان عاص بن وائل گزشتہ و بر کف پاسے سے  
زخمی بود کہ روزے خارسے در آنجا خلیدہ بود جبرئیل علیہ السلام در ان نگاہ کرد ان زخم تازہ  
شد و بہ بیان ہلاک گشت بعد از ان اسود بن عبد المطلب گزشتہ و رفتے سبز پر روی سے  
انداخت کہ بر شد بعد از ان ابن طلطلہ گزشتہ اشارت بہ او کرد و بچہ از ان روان شد و  
بہمان مرد حق سبحانہ و تعالیٰ و نشان ایشان این آیت فرستاد کہ **جاء الیغنائک المستنیرین** یعنی  
ماکار اہل بستیہ از تو کفایت کردیم و از ان جمیع آنست کہ روزے رسول صلی اللہ علیہ  
وآلہ وسلم از نبوت پیش بیرون آمدند و در سپاہی دید چون نزدیک سید گاہ گشتہ ان بود و میان آن شتران آمد  
و شبست شتران ہم کردند و ایو فروان کہ بستران شتران بود گزشتہ ان بہ آمدن ندرید میان شتران  
بر آمد رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و دید گفت کیستے تو کہ شتران قرار با نیدے فرمود  
کہ تو سب آدم کہ در میان شتران تو آرام گیرم باز گفت توجہ کسے رسول صلی اللہ علیہ و  
آلہ وسلم فرمود کہ مہ آید و سے ام کہ خواستم ساعتے بستران تو انس گیرم ابو ثروان گفت  
تران مردنے پنہ کیسے گویند و عویسے پیغمبر سے کند رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود  
کہست تو اخم ترا بشہادت لاله الا اللہ و ان محمد عبدہ و رسولہ ابو ثروان گفت از میان  
شتران من بیرون رو کہ فلاح نیابد شترانے کہ در میان ایشان باشے و رسول صلی اللہ  
علیہ وآلہ وسلم را از میان شتران بیرون کرد رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دعاسے بہ کرد  
**اللہم صل علی قبا و ثغابیر سے کہن سال شد و آرزو سے دگ سے یہ و در ان گفتندی پیغمبر**  
**از انکہ ذوات شدہ بحیث دعاسے کہ رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر تو کردہ گفت ہلاک**  
**باک شدہ باشم چون اسلام طاہر شد پیش رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آرام ایمان آوردم**  
**و ہر دو پاسے خیر کرد و دستغفار کرد و لیکن دعاسے اول سبقت گرفتہ است و از ان جملہ**  
**آنستہ کہ روزے اہل کہ از اسپار بر رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم رسانیدند و روزے**  
**سپارک و روزانہ آلودہ گفتندی جانی نبشت بسیار اند و کہین جبرئیل علیہ السلام بوی آمد**  
**و بد رفتے از دو جوان سے نظر کرد و گفت فلان درخت رہے بخوان رسول صلی اللہ علیہ**  
**وآلہ وسلم ان درخت رہے بخواند ان درخت روان شد و سے آمد پیش رسول صلی اللہ علیہ**  
**وآلہ وسلم انیستہ ایسے سے رفت کہ باز کرد و باز گشت تا بہکان خود رسید رسول صلی اللہ علیہ**

علیه وآله وسلم فرمود که همین پسندیده است مرا و از آن جمله آنست که چون قریش بحیث  
حمایت ابوطالب از معارضه و مجاوله رسول صلی الله علیه وآله وسلم عاجز آمدند جمعی ساختند و عهد نامه  
نوشتند و بنام خدائی در انجا سوگند خوردند که دیگر با بنی هاشم و بنی عبدالمطلب مراعات صلح نمیکنند  
و دختر با ایشان ندهند و نخواهند و با ایشان بیعت بشدند و سخن نگویند و آن عهد نامه در حریر حیا  
و در سوزم گرفتند و نه ماه خود بران نهادند و در کعبه بیاویختند چون ابوطالب از شنیدن با آن عهد  
نامه باشم و بنی عبدالمطلب جزا بطلب شعبی که مخصوص ایشان بود در میان دو کوه و آنجا خانها  
داشتند درآمدند و مدت سه سال در آن شعب بسر بردند تا آنکه نسبت با ایشان نکوهش کرد و نگذارد  
بن ریح و اما در رسول صلی الله علیه وآله وسلم که گاه گاه مشرب گندم و خربانان شعب بروی و  
رسول صلی الله علیه وآله وسلم در آن کار آتخمان و س که دره است و محبت و س که گفته چون  
حال بر ایشان تنگ شد و سختی بنهایت رسید حضرت حق سبحانه و تعالی جانور س بر عهد نامه قریش نوشت  
که هر چه نوشته بودند همه بخورد و بنام خدا س بیخ نگذاشت رسول صلی الله علیه وآله وسلم  
آزاد آنست و عم خود ابوطالب را از آن خبر کرد و ابوطالب با همه بنی هاشم و بنی عبدالمطلب  
با هماسه فاخر پوشیدند و بسوسه خردند و در مجلس قریش نشستند ایشان را اگر دم و حرام  
کردند ابوطالب گفت اسه معشره قریش از بر اسه کار س ما بشما آمده ایم باید که در آن بدل  
و انصاف با ما کار کنید گفتند منت و ایم گفت محمد صلی الله علیه وآله وسلم ما خبر داده است  
که خدا س تعالی جانور س بر عهد نامه شما گذاشته است که جز نام خدا س در آن کج نگذاشتند  
و هر چه از جنس قطع رحم و ظلم و جور بوده دور کرده من هرگز از و س و هر چه نشینده ام در آن صحیفه  
نظر کنید اگر راست س گوید از خدا س تعالی چه سید و ازین طریق ما پسندیده باز آمد و اگر  
دروغ س گوید و س را بشما سپارم و دست از حمایت و س باز دارم تا هر چه خواهد بپسند  
قریش گفتند اسه ابوطالب اندیشه نیکو کرده اسه فرستادند تا آن عهد نامه را آورد  
و بکشادند و و س جز با هم یک اللهم بیخ نمانده بود ابوطالب زبان علامت با ایشان دراز  
کرد و همه خاموش شدند و بیخ گفتند و از آن عهد برگشتند پس رسول صلی الله علیه وآله و  
سلم با همه قوم خویش از آن شعب بیرون آمدند و قریش مدتی با ایشان طریق مواسات  
پیش گرفتند و از آن جمله آنست که مشرکان پیش رسول صلی الله علیه وآله وسلم  
آمدند و گفتند اگر تو درین و س صا و کس ماه را بدو نیمه کن رسول صلی الله علیه وآله  
وسلم گفت اگر ماه را بدو نیمه کنم ایشان س آوردند گفتند آری س و در آن وقت شب تار بود  
بود رسول صلی الله علیه وآله وسلم و در و کار خود در خواب است که ماه بدو نیمه شود و ماه بدو نیمه

شد چنانکه یک نیمه بر کوه ابو قیس و یک نیمه بر کوه دیگر رسول صلی الله علیه و آله و سلم ندانم که در  
 و نام یک یک می بود که از آن و آن فلان و آن فلان بر بنید بر بنید چون آن بد بختان که از مشاهیر  
 که در گذشته محمد صلی الله علیه و آله و سلم بار اسحر کرد پس گفتند از مسافران که از اطراف می آیند  
 این را بر پرسید اگر گویند ما نیز از مشاهیر بودیم که در راهیم راست است و گرنه حسد است و دروغ از  
 هر سافر که پرسیدند خبر دادند که ما نیز چنان دیدیم که شما دیدید و از آن جمله آنست که  
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم رکانت بن عبد زید را دید فرمود که وقت شد ایمان آر  
 می فرماید که معجزه بنام گفت آنست که فلان درخت را بخوان تا بیاید رسول صلی الله علیه  
 و آله و سلم نصف آن درخت را بخواند آن درخت بشکافت و یک نصف و سه بیاید جدا  
 از آن گفت باز گرد و باز گشت و آن نصف دیگر متصل گشت از او می گوید که من آن درخت  
 را دیدم که محل اتصال نصف و سه چون رشته دراز می نمود پس رکانه از مشاهیر بود  
 گفت من این بار آن را با تو گفتم که اگر مرا ببیند استی یک نیمه گو سفندان من  
 از آن تو رسول صلی الله علیه و آله و سلم و سه را ببیند درخت یکبار دیگر رکانه طلب کرد گشت  
 کرد و باز بیفتاد پس بار رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت چون بفریش می خواهی گفت  
 گفت خواهی گفت که رکانه را ببیند ختم و نصف گو سفندان و سه را اگر فتم رکانه گفت  
 گو می که مراد شوار می آمد بگو که من بخشید رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که دروغ  
 چون گویم رکانه گفت تو هرگز دروغ نمی گوئی پس مسلمان شد و از آن جمله آنست

که شبی دعا کرد که اللهم اعز الاسلام باحب الرطبین ایما بمر رضى الله عنه ابن الخطاب  
 او بابی جمل بن بشام چون با مداد شد ممر رضى الله عنه آمد و اسلام آورد و از آن جمله  
 آنست که رسول صلی الله علیه و آله و سلم شبی در میان بطن نخله به تکیه مشغول بود و قرآن  
 می خواند هفت نفر از جن نصیبین بر او می گذشتند و قرآن استماع کردند بعد از آن چون  
 در آن گذشت باز همان نفس باگرو می دیگر از نصیبین بیوس رسول صلی الله علیه و آله  
 و سلم آمدند و او را با صحاب نشسته بودند فرمود که می باید که یکی از شما با من بیاید که در اول  
 شفق آن ذره نخل نبود عبد الله بن مسعود رضى الله عنه بر جاست و مظهره رسول صلی الله  
 علیه و آله و سلم که بر بنید بود پنداشت که بر آب است با خود سیر و رسول صلی الله علیه و آله و  
 سلم با طلا سه که بیرون آمد و خطی کشید و عبد الله را گفت که از آن خط بیرون پناهی  
 و از بیخ نترس عبد الله رضى الله عنه گفت است که من در میان آن خط شستم و از دور  
 مجلسی می دیدم که اشخاص نشسته بودند چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم نزد یکتا رسید

ہمہ برخواستند و شرانکھ خدمت بجاسے آوردند رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تا وقت صبح با  
 ایشان بود بعد از آن بسوسے من آمد و گفت بی نشستی است عبد اللہ مسعود و گفتیم چہ  
 نشستم و متابعت قرآن تو نکتم کہ سعادت دو جهان در موافقت قرآن تست بعد از آن  
 آن دو شخص از آن طائفہ بسوسے رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمدند و رسول صلی اللہ علیہ  
 وآلہ وسلم فرمود کہ من حاجت شمارا کفایت کردم براسے چہ آید و پد گفتند آیدیم تا در نماز تو  
 اقامت کنیم رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پرسید کہ با تو بیج آب هست گفتیم بنید تمہ است با  
 رسول اللہ فرمود کہ تمہ قلیتہ و ما اظہر و ضوئناخت و من از گذارد و باز گشت گفتیم با رسول  
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ایمان کیا مند فرمود کہ جن نصیبین اند اسلام آوردہ اند و چیز با اختلاف  
 داشتند بیان ایشان حکم کردم ز او طلبیدند استخوانہارا از او ایشان ساختم و روشت را علت  
 دو اب ایشان گردانیدم بعد از آن از استخوان با استخوان و روشت سننے کرد و از آن حملہ  
 آنست کہ ہمہ این مسودہ سننے اللہ عنہ گفته است کہ شے رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دست  
 میرا گرفت و بپلماسے کہ بیرون رفت پس مرا جاسے بنشانند و خطے گرد من کشید و فرمود کہ ازین  
 خطہ بیرون میسا و مردمان پیش تو خواہند رسید با ایشان سخن گوے کہ ایشان نیز با تو سخن  
 نخواہند گفت بعد از آن رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم رفت و من شستم تا گاہ دیدم کہ وہا  
 سے آید چون من می رسند بخدا و روننے آید و بسوسے رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم  
 سے روند چون شب با فر رسید رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمد و کہہ بر زانو سے من کرد  
 و در خواب شد ناگاہ دیدم کہ مردانے جاہم سے سفید در پر و جبال و خوبے بعد کہ خدای تعالی  
 و اندر آمدن سننے از ایشان بالاسے سر رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بنفشستند و بعضی زیر پای  
 سے بعد از آن با یکدیگر گفتند کہ ہرگز ندیدہ ایم بندہ کہ بوسے و اوہ پاشند انجہ باین زمینہ  
 و اوہ اند چشم سے در خواب است و دل سے بیدار مثل سے چنان است کہ با و شاہی تھہ  
 بنا کرد و سفر ہا نہاد و مردمان را بشرباب و طعام خواند ہر کہ اجابت کرد از طعام سے خورد و از  
 شراب سے شامید و ہر کہ اجابت سے نہ کرد و سے را عذاب و عقاب کہ وہیں ایشان بنشد  
 و رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بیدار شد و پرسید کہ شنیدے انجہ این جا حرف گفتند و دانستے  
 کہ چو کسان بودند گفتیم اللہ و رسولہ اعلم فرمود کہ ایشان فرشتگان بودند و مثل کہ ایشان  
 زوند آنست کہ خدا سے تعالیٰ بخشے ایما فرید و مردم را با سخا خواند ہر کہ اجابت کرد  
 بہر شیبہ در آمد و ہر کہ اجابت نہ کرد و معاقبت و سزای شد و از آن جمیلہ آنست  
 کہ از مسروق رحمتہ اللہ علیہ پرسیدند کہ رسول را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لیلۃ الکن کہ استماع

قرآن کردند از حال جن کہ آگاہ گردانید یکے از صحابہ کرام رضی اللہ عنہم جمعین روایت کرد کہ درختی  
 سے آگاہ گردانید و از ان جمله آنست کہ ذباب بن جارش رضی اللہ عنہ گفتہ است کہ سن  
 در ایام جاہلیت منہی داشتہم کہ می پرستیدم و دوستی داشتہم از جن کہ اجبار عرب بن می رسانید  
 و قتی پیش منم خود خفتہ بودم ناگاہ آن دوست بنیہ آواز داد کہ با ذباب یا ذباب اسمع البجانبیست  
 محمد با کتابیدم بکہ فلا بجاب و ہو صاوق غیر کذاب ذباب گفتہ است کہ از ان و نجیب شدم  
 و یہ دن آدم و قوم خود را خبر کردم ناگاہ آندہ آمد و غیر رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آورد  
 منم خود را بشکستہ و شترے سوار شدم و بسوے رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون و سے را بدیدم  
 دیدم کہ ہرگز مثل و سے ندیدہ بودم گوے بیا کہ نور از جن مبارک و سے درخشید چون نزدیک  
 و سے رسیدم فرمود کہ ترا چہ آورد اسے ذباب گفتہم آدم تا ہر چہ ذبانے زمان برم از قصہ منم و  
 آن جنے خبر داد و از روز تعیین کرد گفتہم اشہد انک رسول اللہ فرمود کہ اول گوے اشہد ان لا الہ  
 الا اللہ پس گوے انک رسول اللہ بعد از ان اشہد کہ وہم و گفتہ سے و لما رایت اللہ اظہر و نیدہ  
 اجبت رسول اللہ میں دعائے بیعت رسول اللہ انواجاً بالہدے بہ و خلقت اصنالی بدار  
 ہوا بہ ستودہ علیہا شدہ فقہ کہا بہ کان طہ کین فی الدیر فوعدنا بہ من مبلغ سعد الغیرۃ استے  
 شریک الذی یقے تاخر فکانے و و از ان جمله آنست کہ جاہر رضی اللہ عنہ گفتہ است  
 کہ در وقت بیعت تحت اشجرہ شخیدم کہ رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ ندخل کل من باب  
 تحت الشجرۃ البختہ الا صاحب ریحل الاعمراہ برختیم تا بہیم کہ آن کیست مردے را یا فتم کہ شتر خود  
 گم کردہ است گفتہم بیا بیعت کن گفت اگر شتر خود را بیابم دوست ترے دارم از انکہ بیعت کنم  
 از ان جمله آنست کہ ماؤن بن اصفویہ رضی اللہ عنہ گفتہ است کہ در بیان قوم ہاشمی  
 بود کہ و پڑے پرستیدند روزے نزدیک و سے قربانے کردیم از ورون و سے آواز آمد کہ با  
 ماؤن اسمع شہر خیر و بطن شہر بیعت سے و من مضر بدین اللہ الا کبر فدرع بختیا من حجر مسلم  
 من حجرہ از ان خبر رسیدم و با خود گفتہم این امرے عظیم خواہد بود بعد از چند روز یکبار دیگر  
 نزدیک و سے قربانے کردیم دیگر بارہ از ورون آواز آمد کہ قبل اسے و اخیل اسمع مالہ کجمل  
 ہر اپنے مسل بوسے منزل فامین بندے تعدل عن حشر شعلہا و خود با با بختل با خود گفتہم این  
 خبرے ست کہ میں خواہستہ اند بعد از چند روز شخصی بر ما فرود آمد از و سے خبر رسیدم گفتہم کہ  
 کہ از قریش ہر و سے فنا ہر شدہ است کہ نام و سے احمد است ہر کہ بوسے سے آید می گوید چہ  
 و اسے اللہ باؤن سے گوید کہ با خود گفتہم و اللہ انیس بیان آنچه از ورون منم نقلیدم  
 و ان منم را پارہ پارہ کردم و را حلقہ خود را بر شستم تا بر رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پر شستم و

الحمد



اول و سلم و رحمہما ان ابو بکر رضی اللہ عنہ و دیگر گفتن این صحبت است ابو بکر ابو بکر رفتی اشد غنہ گفت ما را  
 کہیدہ است یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود آنحضرت کہ چرا مرا خبر نکردی گفت خودم کہ  
 خواب دیدم از تو شبہ - انم رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دست مبارک را بر تن ابو بکر بردہ بالید و در وقت  
 روزم فرو نشست و از ان جملہ آنست کہ چون رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم با ابو بکر در ان  
 غار گرفت ہمان شب بر در ان غار درختی از زہن برست و عنکبوت بر در ان غار پرودہ تنید و  
 دو کبوتر و ششہ سیان پرودہ عنکبوت و آن درخت ششہ بستند و غنہ نہادند پس چون مشرکان از رفتن  
 ایشان خبر داری شدند از ہر قبیلہ از قریش جو انان با عصا ہا و کمان ہا و طلب ایشان بیرون آمدند  
 تا بجائی رسیدند کہ بیان ایشان و غار و دست گزار ماند و بروایتی بنجاہ گزید کہ را فرمودند تا بنجاہ  
 رود چون نزدیک بنجاہ رسید باز گردیدہ گفتند چرا باز گشتی گفت دو کبوتر و ششہ پرور غار و دیدم  
 در انتم کہ در غار کے نیست رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و آنست کہ مشرکان بسبب آن کبوتر  
 بنجاہ رویتا ماند و در حق آن دو کبوتر چنانکہ در حق سبحانہ و تعالیٰ ایشان را اور حرم جاسے و او بنجاہ بیفہ  
 نہادند و بسیار شدند و از ان جملہ آنست کہ سداقہ ہمیں قوم بنی مدینہ گفتہ است کہ در میانہ  
 قوم خود نشستہ بودم ششہ آمد کہ در ساحل بحر سیما ہی دیدم گمان سے برم کہ محمد صلی اللہ علیہ وآلہ  
 وسلم است و انجا بوسے من و انتم کہ محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم است اما گفتن ایشان نیستند  
 بلکہ فلان و فلان اند کہ چیزے کم کردہ اند از ان می طلبند بعد از ان چنانکہ خود رفتہ و کبوترک خود را فرمودم تا  
 اسپ مرا بیرون آورید من نیزہ برداشتم و سوار شدم و بتاختم تا ایشان نزدیک رسیدم بنجا کہ  
 از ان فرودت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم می شنیدم و رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باز گریست  
 اما ابو بکر بسیار بازمی گریست ناگاہ دیدم کہ پایاسے اسپ من تا بشکم زہین خود رفتی فریاد کردم  
 کہ شما در حق من دعاسے بد کردید و کانسید کہ خلاص شوم و سوگند خوردم کہ ہر کہ بطلب شاید من  
 باز گردنم پس دعا کردند خلاص یافتم و باز گشتم و ہر کہ پیش آمد باز گردیدم و در روایت آمدہ است  
 کہ سداقہ رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت بگو سفندان من خواہی رسید ہر چه خواہی بگیر  
 فرمود کہ ما عطاسے مشرکان قبول نہ کنیم و از ان جملہ آنست کہ ابن سبہ بنجمنہ ام مہدیہ  
 رسیدند و رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نمی شناخت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم  
 و سے گفت اسے ام مہدیہ نزدیک تو بیج شیر ہست گفت نے و اللہ و گو سفندان ما دورند رسول  
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نظر کرد و در خیمہ و نے پیشہ دید گفت آن پیشہ صحبت گفت پیشہ است کہ از  
 خیمہ و لا فر سے از گو سفندان باز ماندہ است رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ اذن می کنی  
 کہ از وسے شیر برداشتم گفت و اللہ کہ ہرگز گو سفند نہ با وسے جفت نشدہ است اختیار تر است

۱۰۰

رسول صلی الله علیه وآله وسلم آن پیش را پیش خود خواند دست مبارک گوید پستان آن پیش فرود آورد پس ظرفی طلب کرد و چندان شیر برداشید که آن طرف پر شد همه اصحاب را از آن شیر سیر کرد و ایندی یک ظرف دیگر برداشید و پیش امم معبد بگذشت و با اصحاب از آنجا کوچ کرد و از آن مجلس آنست که امم معبد گفته است که آن گو سفند مبارک با شیر همچنان در خانه مانده تا سال زمان آن امیر المومنین عمر بن الخطاب رفته اند و در خانه با مد او و شبها گامش می دو شدیم و در جمله قبائل آن سال شیر حاصل نمی شد و از آن مجلس آنست که ز منشی در کتاب تاریخ الا برار روایت کرده است از هند خواهد بود امم معبد که و سه از امم معبد روایت کرده است که گفت رسول صلی الله علیه وآله وسلم در نیمه من خواب کرد و چون بیدار شد آب طلبید و هر دو دست مبارک خود بچست و مضمضه کرد و آب مضمضه را در خانه می که در طرف خیمه بود ریخت چون با مد او کردیم و دیدیم که از آن موضع درختی بزرگ رسته بود و میوه بار آورده پس بزرگ بوس آن چون بوسه غنبر و طعم آن چون طعم شهداگر گرسنه بخورد و سیر شده و اگر تشنه خورد و سیر آب شستی و اگر بیمار خورد می شفا یافتند و هیچ شتر و گوسفند بزرگ از آن خورد و سیر که شیر و سیر بسیار شده و ما از آنجا بر که نام نهاده بودیم و از همه با و بیاطاب شفا می یار آن بسوسه مای آمدند و از میوه آن آزادی گرفتند یک روز با مد او کردیم میوه با س آن ریخته بود و بزرگ با س آن خزان شده و فرغ بسیار کردیم ناگاه خبر وفات رسول صلی الله علیه وآله وسلم رسید و چون از آن واقعه سی سال گذشت یک روز با مد او کردیم و دیدیم که از بیخ و س تا شاخ همه خار بار آورده است و میوه با س آن ریخته ناگاه خبر قتل امیر المومنین علی کرم الله وجهه رسید و بعد از آن دیگر میوه نداد اما از بزرگ و س نفع می گرفتیم و یکبار با مد او کردیم و دیدیم که از بساق و س خون خالص بیرون آمده است و بر گماست و می میوه شده در میان آنکه ما بسیار میوم و مخزون بودیم ناگاه خبر قتل امیر المومنین حسین رفته اند و بعد از آن آن درخت خشک شد و ناپدید گشت ز منشی گفته است عجیب است که این قصه همچون قصه گو سفند مشهور شده است و از آن مجلس آنست که اهل مکة تا آن روز که رسول صلی الله علیه وآله وسلم با اصحاب بخیمه امم معبد رسیدند نمی دانستند که ایشان بکدام جانب نوبه نمودند و در آن روز از بالاس کوه ابو قیس آوازه شنیدند آواز گفتند راندیدند بیچند بخوانند از جمله آنهاست این روایت است از فراد الله خیر او از آنکه بود رفیقین قالی ختمت امم معبد و چهار بجلا با حق و شتر لا قدر افع من استی رفیق محمد بود پس اهل مکة دانستند که ایشان بجانب مدینه رفته اند و از آن مجلس آنست که هم درین راه بریده اسلی با مفتاب و سوار از قبیل خود رسول صلی الله علیه وآله وسلم پیش آمد چون رسول صلی الله علیه وآله وسلم بریده را دید و نام وی شنید تقاول

کہ دو فرمود کہ ہر دوام تا چون دانست کہ از قبیلک اسلام است فرمود کہ سلیمان پس بریدہ از رسول صلے اللہ علیہ  
 وآلہ وسلم پرسید کہ تو کیستے فرمود کہ محمد بن عبد اللہ رسول اللہ بریدہ گفت اشہد ان لا اله الا الله  
 وانک عابدہ و رسولہ و جماعتی کہ باو سے بودند ہمہ اسلام آوردند چون بآمد او شد بریدہ رسول را  
 صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت نباید کہ بے علم بگردی و آئی دستار خود را بر نیزہ بست و پیش پیش رسول  
 صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم سے راند تا بگردید و آمدند رسول صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بریدہ را گفت تو  
 بعد از من بجز اسان و شہر سے نزول کنے کہ آواز او اقربین بنا کردہ است و آزار او گویند و قات تو  
 در ان شہر خواهد بود و روز قیامت در شہر نور اہل مشرق و قائم ایشان نو باشی پس چنان ان کہ  
 رسول صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودہ بود و معنی از فرمودت بعد از نزول کرد و ہما نجا و قات یافت  
 و معنی از اصحاب حدیث گفتہ اند کہ از احادیثی کہ در شان شہر ما وارد شدہ است بصحت نہ پیوستہ  
 مگر حدیث بریدہ و قبیر بریدہ نزدیک بقیم حکم بن عمر و غفاری سے است کہ وہ نیز از اصحاب رسول صلے اللہ  
 علیہ وآلہ وسلم و امیر و قاضی مرد بودہ و وفات سے پنجہ سال بعد از ہجرت بود و وفات بریدہ شصت  
 سال رفتہ اللہ عنہما از ان جمیلہ است کہ سلمان فارسی رفتہ اللہ عنہ پیش از اسلام  
 بصحبت چند سے از رہبان و خدمت ایشان رسیدہ بود و ہر یک بصحبت دیگر سے وصیت  
 کردہ بود و چون از رہب آخرین طلب وصیت کرد گفت بعد از وفات تو در خدمت کہ باشم کہ  
 گفت کہ عالی در رو سے زمین کسی نے دائم کہ ترا در صحبت سے غیر سے باشد اما نزدیک رسیدہ است  
 کہ بنے آخر الزمان مبعوث گردد و برین ابراہیم علیہ السلام و ہجر تھاہ و سے زمینے خواہد بود کہ در ہما  
 دو سنگستان باشد و در انجا نخل بسیار باشد و میان دو کتف سے ہر نبوت بود و ہر پو خورد  
 و صدقہ نخورد و سلمان رفتہ اللہ عنہ بقتضاسے وصیت سے بزہین عرب منوب شد و آخر  
 بگردید رفت و چون رسول صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بگردید ہجرت کرد و در قبا نزول فرمود سلمان  
 رفتہ اللہ عنہ چیز سے جمع کرد و پیش رسول صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم برو گفت این صدقہ است  
 بر رسول صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم اصحاب را گفت بخورید و خود نخورد و سلمان رفتہ اللہ عنہ با خود  
 گفت این یکے از علامات شدت سلمان رفتہ اللہ عنہ گوید بعد از ان چون رسول صلے اللہ  
 علیہ وآلہ وسلم از قبا بگردید آمد چیز سے دیگر جمع کرد و پیش رسول صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بروم  
 و ختم این ہر ہے است رسول صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در خوردن آن با اصحاب موافقت کرد  
 با خود گفتم دو علامت شد بعد از ان یکبار دیگر پیش سے رفتم و سے و رفیع بجان زہکی از اصحاب  
 رفتہ بود و برو سے دو شگہ بود یکے را در دست ساختہ تریکے را از ان کردہ من برفقاسے وہی گشتم و بہتادم  
 تا بہ نبوت را شاہدہ کہم رسول صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم روا از کتف مبارک خود و دیگر و تا بہ نبوت را

شما بدو کرده و چون تا آنکه آن را بسیار رحمت کرده بود و این طاعت شد هم آنرا بوس می داد و می گوید که پیشتر  
 پیش خود خواند پیش آدم نبیستیم . قصه خود را حکایت کردم است . فوش آمد و دست می داشت  
 از صیبا بشنوند و از آن جمله است که سلمان رضی الله عنه بنده می بود بود رسول  
 صلی الله علیه و آله و سلم و است . گفت که از خواب خود در خواب تا آنکه کتابی را دیدم که در آن  
 گفته بود که خود را بسیار کرده است . اما کتاب ساخت بر آنکه بر سر وی سے صورتی بنام  
 که هیچ یک خطا نشود و بر چهل اوقیه نقره که چهار روز پیش رسول صلی الله علیه و آله و سلم  
 گفت که بر او خود را بسیار کرده است . اما در آن کتاب نوشته بود که هر که بگوید که من  
 بخدا عرض می کنم چون من را بندگان رسول صلی الله علیه و آله و سلم است بسیار از آن  
 مرا خبر کن چون من را بندگان رسول صلی الله علیه و آله و سلم است بسیار از آن  
 سلمان سوگند خورده است که جان خداست که جان من در قبضه قدرت اوست که یکی از آنها خطا  
 نشد بعد از آن یکی از اصحاب پیش رسول صلی الله علیه و آله و سلم تقدیر بیفته در خاطر آورد  
 که در بعضی معاویان یافته بود رسول صلی الله علیه و آله و سلم سلمان را طلب داشت و گفت این  
 بستان و بقیه کتابت خود را باین او کن سلمان گفت یا رسول الله این وقتا شکر است که در آن  
 آنچه در مؤمنان دارد رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که خداست که باین تراد او خواهد کرد  
 و در بعضی روایات چنین آمده است که رسول صلی الله علیه و آله و سلم آن بیفته را بر زبان مبارک  
 خود گردانید پس گفت برو تمام دین خود را باین او کن سلمان آنرا بدو درین کرد و مقابل چهل  
 اوقیه بر آمد و هیچ کم و زیاد نیاید و از آن جمله است که چون سلمان رضی الله عنه آمد تا  
 ایسان آورد رسول صلی الله علیه و آله و سلم ندانست که وی چه می گوید تو چنانچه طلبیده تا جری را  
 از یهود آوردند که فاسد و عربی دانست سلمان بنی . صلی الله علیه و آله و سلم در آن گفت  
 و قوم یهود را ندمت کرد و یهود ازین منموشد ترجمه را ترجمت کرد و بار رسول صلی الله علیه و آله  
 و سلم گفت که سلمان ترا در تمام می دهد رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که این فارسی آمده است  
 و ما را از یهودی که ترجمه نیک علیه اسلام فرود آورده ترجمه کلام سلمان . اگر در رسول صلی الله علیه و  
 آله و سلم آنرا با یهود گفت یهود گفت اسے محمد صلی الله علیه و آله و سلم چون تو این  
 سے دانستی چرا ترا حمان ساخته گفت من نمی دانستم چه چیز نیک علیه اسلام را تعلیم کرد و یهودی گفت  
 اسے محمد صلی الله علیه و آله و سلم ترا پیش ازین شوم می دانستم اکنون مرا یقین شد که تو رسول  
 خدائی پس گفت اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله بعد از آن رسول صلی الله علیه و آله و سلم  
 سلم چه چیز نیک علیه اسلام گفت سلمان را از زبان عربی تعلیم کن گفت ویرا گوئی که بدو چشم خود را

پوشد و در آن کشتاید آب و در آن وسع انداخت و رسالت عربی گفتن آغاز کرد و از آن  
 پس آیت است که چون رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بقصد آنکہ بدرینہ در آنجا برناتہ قصوا و سوا  
 شد بر محلکہ و قبیلہ کہ بی رسیدہ راہ برناتہ سے می گرفتند و التماس نزول سے کردند و رسول صلی اللہ  
 علیہ وآلہ وسلم سے فرمود کہ راہ برناتہ گیرید کہ ماوراستا تا بان موضع رسید کہ اکنون مسجد است و آن  
 از ہم گاہ ہستہ آن بود ملک و ویتیم کہ نام یکے سهل بود و نام دیگر سے سیل تا قہر آنجا جو کہ نو بعد از آن  
 سوے راست و چپ نگریست و برخواست و پارہ گرفت و رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہمار  
 سے راگذاشتہ بود پس بجائی کہ اول جو کہ زدہ بود نگاہ کرد و با آنجا باز آمد و جو کہ نو و از ہم گرفت  
 رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرود آمد و ابوالیوب رفتی اللہ عنہ رفت و با شتر بخانہ بروان گاہ  
 ہستہ صفا سے آن دو ویتیم کردند و از ہم گاہ نا قدر مسجد ساختند و آوردہ اند کہ چون رسول صلی اللہ  
 علیہ وآلہ وسلم بدرینہ ورے آمد زمان و کوکان می گفتند سے طلع البدر علیتنا من ثنات الوداع  
 و حب اشکر علینا ما دعا لتدواع بہ و بروایت انس رفتی اللہ عنہ کنیزکان از بنی النجا بیرون آمدند  
 در ف سے زود سے گفتند شمر سخن جو این من بنی افتخار بہ ما بعد محمد من جا رہ و از آن  
 پس آیت است کہ ام المومنین صفیہ رفتی اللہ عنہا گفتہ است کہ من دوست ترین فرزندان  
 بودم پیش پدر خود ہے بن خطاب و پیش عم خود ابو یاسر بن خطاب ہرگز با ایشان نہ رسیدے کہ مرا  
 بر نہ داشتند سے تلف نکردند سے آن روز کہ خبر آمد کہ رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در قبا فرود آمد بدر  
 رحم من ہر دو باہر او پگاہ کہ بنو تمار یک بودیدین سے رفتند و باز گشتند کہ وقت خوب افتاب برگ  
 سے آمدند ماندہ و کوفتہ و اندوگین و آہستہ می رفتن پیش ایشان بجاوت مہود باز دویدم حج کہ ام  
 بن اتفاقات نکردند از غایت اندو ہے کہ داشتند فہمیدم کہ عم من با پدر من می گفت کہ این  
 دوست پدر من می گفت آے و انکہ عم من گفت می شناسے اور او اثبات سے می کتی گفت  
 آے و اللہ پس گفت دروں تو حسیست پدر من گفت دشمن سے من ہاشم و از آن حملہ  
 آیت است کہ عمار بن خزیمہ گوید کہ در بیان اوس و خورج کے نبود کہ محمد را صلی اللہ علیہ وآلہ و  
 سلم وصف کنندہ تر باشد از ابو عامر کہ با بیور مخالفت می کرد و از ایشان صفت دی می پرسید  
 و ایشان صفات رسول را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم با سے می گفتند و خبر سے داوید کہ ہجرت گاہ  
 سے مدینہ خواہر بود و در طلب دین بشام رفت و آنجا تیر از بیور و نصاری صفت رسول صلی اللہ  
 علیہ وآلہ وسلم شنید و بدرینہ بازگشت و رہبانیت پیش گرفت و بشینہ پوشیدہ و دعوی دی آن  
 بود کہ بر ملت حقیر است و منتظر ہست رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم می بود چون رسول در کہ  
 بیور شد با آنجا رفت و چون بدرینہ ہجرت کرد و حقد و نفاق پیشہ مخالفت و پیش رسول صلی اللہ

و این حدیث در تفسیر ابن اثیر

علیہ وآلہ وسلم آمد و گفت بچہ میرے ہوتے ہوئے اسے محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بدین کیفیت ابو عامر گفت آری انہیں رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت آوریہم آنا روشن و پاکیزہ و بجا رفت آنکہ جہاں یہودت از صفات من خبر ہے کہ وہ نہ گفت تو انہیں کہتے کہ صفت میری کہ رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ دروغ می گوئے ابو عامر گفت خدا سے تمہارے دروغ گوی رہا میرا نامہا و زمانہ و فریب و باین سخن پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نے تو بدینہ چین آدہ رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ آری ہر کہ دروغ گوید خدا سے تمہارے باوسے چین کنا و پس آن بد بخت بکہ رفت و تابع مشرکان کہ شد و چون کہ فتح شد بطائف رفت و چون اہل طائف ایمان آوریہ شام رفت و آنجا تمہا و زمانہ و فریب برد از ان جہاں آہست کہ پیش از اسلام مردے زیور و شام کہوسے را این میدان گفتند سے بدینہ آمد و آنجا متوطن ہوا و در میان بنے قریب سے بود بے از بنے قریب گوید کہ میں ہرگز کہے را کہ نماز پاسے خود را بہتر گذارو نہ دیم ہر گاہ کہ قطع شدی بطلب باران پیش سے رفتے مارا بصدقہ فرمود سے و بعد از صدقہ دعا کر سے و اللہ ہرگز دعا کر سے کہ پیش از آنکہ از مجلس خود برخاستے باران نہا رید سے چون وقت وفات اور رسید دو آنست کہ خواہم و وقت سے مشر ہو و بیچ سے و اینکہ من از زمین فراخ میشم شام چہا باین زمین گرسنگی و سختی آدم گفتند خدا سے تمہارے بداند گفت من اینجا کہ آدم انتظار طور بنمیر سے سے بروم کہ وقت او نزویک رسیدہ است و این بلکہ ہجرت گاہ سے است من ایندی و آہستہ کہوسے را اور باہم و متابعت سے کہم زمان سے نزویک رسیدہ است بر شما با و اسے مشر ہوو کہ در ایمان بوسے دیگران بر شما سبقت نگیرند و سے خونہا سے مخالفان خواہد بخت و نسا و ذریات ایشان را اسیر خواہد گرفت باید کہ این شمار از ایمان بوسے مانع نیاید کہوسے باین مامور است و آن وقت کہ رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بنے قریب را محاصرہ کردہ بود جسے از جوانان ایشان کہ آن وصیت رشتندہ بودند گفتند سے بنے قریب و اللہ کہ این بنمیر سے کہ این میدان گفتہ بود گفتند سے آن نیست آن جوانان گفتند و اللہ کہ این اوست از حصار فرود آمدند و ایشان آوریہ نفس و مال او اہل و عیال خود را این گردانیدند و از ان جہاں آہست کہ رفاعث بن رافع رضی اللہ عنہم گفتہ است کہ من و برادر من غلام بن رافع و فرزند ہدیر بن شریک سوار می شدیم چون بر آنجا رسیدیم شتر بچہ ما ماندہ شد و بخت برادر من گفت با رخصتہ لانا نند کہ دیم کہ اگر بار را بدینہ باز گردانے این شتر بچہ را قرآن کشیم تا گاہ رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر ما گذشت و مارا بر ان حال بدید تا بخواست و محضہ کرد و در طرفے و خسارفت بعد از ان گفت وہاں شتر بچہ را باز کشید و آن آب و در وہاں اور بخت بعد از ان بر سر او بعد از ان برگردن او بعد از ان بر کو بان او بعد از ان بروم

او بعد از آن گفت سوار شوید ما سوار شدیم و رسول صلی الله علیه و آله و سلم را حق شنیدیم و ما را پرورشید  
 و در آن سے برو تا بان وقت کہ از بند با کشتیم و معنی رسیدیم باز بخت بر آوردیم و بر اکتشت و بر  
 مقرر قسمت کرد و از آن جمله آنست کہ در فرود آمدن ایشان از آنکہ حرب قائم شود رسول  
 صلی الله علیه و آله و سلم بدست بنارک خود شارت زمین سے کر و می گفت این موضع ہلاک  
 فلان است و این موضع ہلاک فلان است پس ہلاک ہیکس از آن موضع کہ تعیین کرده بودند  
 مگر حوامیر المؤمنین مہربن خطاب رضی اللہ عنہ گفته است سو گند بدان خدا سے کہ در اینجا نرسد  
 کہ از آن خطا کہ کشیدہ بود و جدا کہ تعیین کرده بود و نگذشتند و بر جان جاہل ہلاک نشدند و  
 امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ گفته است کہ آن وقت کہ بدینہ آمدیم رسول صلی الله علیه و آله و سلم  
 آہ و سلم خبر بدی رسید و از آن جمله آنست کہ چون مشرکان بیدار متوجہ شدند جمعی از  
 جو زمان از ایشان بازماندند و در کہ در کتاب با ہم فسانہ می گفتند و شعار بر یکدیگر سے خواندند تا گاہ  
 و آہن سے آن آواز سے شنیدند کہ کسی وز نزدیک ایشان چند بیت بلند خواندن گرفت کہ مضمون  
 آن جبار از حضرت جماعت تعیین بود چون و بنال آن آواز فرستند بیج کس را نیافتند از آن  
 بسیار ترسناک شدند بجز آمدند جمعی بمران آنجا بودند صورت حال را با ز نمودند گفتند اگر آنچه شما  
 سے گوئید است ست محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب کرم سے را خفیہ سے گویند چون  
 از آن یک شب یا دو شب گذشت خبر اہل بدر کشتہ شدن مشرکان بکہ آوردند و از آن جمله  
 آنست کہ عقبہ بن ابی معیط در کہ وقت کہ رسول صلی الله علیه و آله و سلم ہجرت کرد این بیت  
 بگفت یا ربک الناقۃ القصور ارجنا بہ ما قلیل زانی ربک الفرس ہذا علی رمی فیکم ثم  
 ایلہ بہ و اسیرت باخذنکم کل ملتیں بہ این شعر سے رسول صلی الله علیه و آله و سلم رسید فرمود  
 کہ اللهم اکتبہ بنجرہ و اسرہ روز بدر ہب سے سر کشتہ کردیکے از صحابہ سے بر او اسیر گرفت و پیش رسول  
 صلی الله علیه و آله و سلم آورد و فرمود تا سے را گردن زدند و از آن جمله آنست  
 کہ رسول صلی الله علیه و آله و سلم روز بدر پاسہ صد و یا زود تن از مقاتلہ بعد و اصحاب طالت ہجرت  
 آمد پس ایشان بر او دعا کرد و گفت اللهم انم حفات فاعلم اللهم انم مرات فاکسم اللهم انم جماع  
 فاکسم ہم پس بیج کس از ایشان باز بگشت مگر با یک شتر و دو شتر و ہمہ پوشیدہ و سیر بودند و  
 از آن جمله آنست کہ در شب سابق بروز جب خواب و انیت بر شکر رسول صلی الله  
 علیہ و آله و سلم نلیہ کرد کہ ہر چند می خواستند کہ بیدار ہنختند می توانستند بیدار رہنے اللہ عنہ گفته است  
 خواب بر من مسلط شد تا غایتی کہ می خواستم کہ پیشینم خواب مرا بر زمین سے انداخت و رسول  
 صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب و سیر زمین بودند سعد بن ابی وقاص رضی اللہ عنہ گفته است

خود را دیدم که در فتح مدینه بیان دولتستان من بود تا خبری بشدم بر پهلوانان و مردم در اقصای روضه اشدر  
 عنه گفته است چنان خوابیدم من غلبه کردم از تمام افتاد و غسل کردم و شکرگان قریش در پهلوسه  
 ایشان فرود آمده بودند تیرس و بیم رسول صلی الله علیه و آله و سلم کار پارس و این محمود را یعنی اشم  
 عنهما و ستادان ایشان خبری بیار و در بازگشتند و گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 چنان خوف بر ایشان ستوری شده است که چون اسپ ایشان با نگی می کند بروی اسپ میزند  
 و از آن جبهه است که در روز حرب ملائکه نازل شدند امیر المومنین صلی الله علیه و آله  
 گفته است که در آنجا است آنکه از پناه بدر آب می کشیدیم تا گاه با دوسه قوی آمد که از آن بعد قوی تر زید بود  
 بعد از آن با دو گیر قوسه آمد که از آن قوسه تر زید بود و در اول بعد از آن با دوسه دیگر زید قوسه  
 که از آن قوسه تر زید بود و در اول با دوسه دیگر زید قوسه و با دوسه  
 یکا نبل بود و علیه اسلام و بیست و نه بار از فرشته بود و با دوسه غرر نبل بود علیه اسلام و بیست و نه بار از فرشته  
 یکا نبل علیه اسلام بروست است رسول صلی الله علیه و آله و سلم پاید تا ابو بکر رضی الله عنه اینجا  
 بود و همه نبل بروست است و بیست و نه بار از آنجا بودم ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده است که یکی  
 از اصحاب قریش رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت یا رسول الله من در پی یکی از مشرکان  
 می رفتم و او یک گام پیشتر می رفت تا گاه به بالای سر خود آواز می زد تا می شنیدم و سخن آن کس که  
 تا می زد بر اسپ خود می زد و گوش من رسید و آن مشرک را که در پی او می رفتم افتاده دیدم  
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت آری این از مدد ملائکه و مدد آسمان است ابو زره رضی الله  
 عنه درین روز پیش رسول صلی الله علیه و آله و سلم سرور آورد رسول صلی الله علیه و آله و  
 سلم و می گفت طغرت نینک همیشه فیروز با دوست است تو ابو ذره گفت یا رسول الله تو  
 کس را من گشتم اما سوم را هر دو سفید خوب رو می سر برید و من برواشتم رسول صلی الله علیه  
 و آله و سلم فرمود که این از مدد ملائکه است و از بسیار است از اصحاب رسول صلی الله علیه و آله و  
 سلم روایت است که گفته اند که ما قصد کردیم از قریش می کردیم و پیش از آن که ما شمشیر زیم  
 سروی از تن جدا می شد و از آن جبهه است که چون ابو سفیان از حرب از بدر برگشته  
 بکه رسید ابو سب از دوسه جان پرسید گفت و عثمان سلاح گرفته بودند و بر هر جا که می خواستند  
 می زدند و با و جلا این هر دو می دیدیم سفید بر اسپان ابلق نشسته و در میان زمین و آسمان ایستاده  
 که هیچ وجه مار اطاعت و مقاومت ایشان نبود ابن عباس رضی الله عنه گفته است که هر دو  
 از بیخی خفا رکھا میت کرد که من و ابن عم من بر تل ریگ که بر بدر مشرف بود و آمده بودیم منتظر آنکه  
 بر طائفه که غالب شوند و وفات سوخت کینه زیر که هنوز با سلام در نیامده بودیم تا گاه پان اهرا

تزو یک آمد و از آنجا آواز سپان شنید و شد از ان میان یکے گفت پیش رو سے چیزوم و چیزوم نام  
 اسپ بمر نیل است علیہ اسلام ازین ہیبت ابن تم من ہلاک شد و من ہلاک نزدیک رسیدم  
 و انجات یافتیم و از ان جہلہ آئست کہ ابو الیہ کعب بن مسعود و امیر المؤمنین عباس را  
 رفتے اقد عنہما اسیر کرد و کعب مرد سے کر دست بود و عباس بنیامیت جسیم رسول صلے اللہ علیہ  
 وآلہ وسلم پسید کہ عباس را چگونہ اسیر کردے گفت یا رسول اللہ مردے مراد و گارے کرد کہ ہرگز  
 وسے را بندیدہ بودم و بعد از ان تیر بندیدم و وصف ہیبت او کرد رسول صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم  
 گفت ترا گلے کریم مد و گارے کردہ است از ان جہلہ آئست کہ چون عباس اسیر شد و  
 با او بست او قید نہ بود کہ از براسے اطعام مشرکان برداشتمہ بود نہیرا کہ وسے کی از ان دو کس بود  
 کہ تکفل اطعام ایشان شدہ بودند اما جنوز نہوت بوی نہ رسیدہ ابو عباس سے گوید کہ رسول صلے اللہ  
 علیہ وآلہ وسلم آن نہر از من بستید گفتم یا رسول اللہ از اور فدای من حساب کن گفت چیزیکہ بیرون  
 آوروسے تا بدان دشمنان مارا یارے وسے از فدایہ محسوب نے اقد و بر من تکلیف فدایہ من و فدایہ  
 متعلقان من کر و گفتم چنان کر وسے کہ در با تے عمر را از مردم چیزے باید خواست فرمود کہ آن نہر  
 کہ بام بفضل و اوسے گفتے اگر حادثہ باشد از ان تو و عبد اللہ و فضل و قثم من گفتم از کجا دانستے  
 فرمود کہ مرا خدا سے تعالے خبر و گفتم گو اسے می و ہم تو صاوتے زیرا کہ من آن نہر بام بفضل و اوم  
 و بیچکس غیر خدای تعالے بر ان مطلع نشد من گو اسے می و ہم کہ بیچ خدا سے بغیر خدای عالم نیست  
 و تو رسول خدا سے از ان جہلہ آئست کہ حکما شہ بن محسن در روز بدر مقاتلے سے کرد  
 شمشیر وی لشکست رسول صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم شانے ہنیرم بزرگ بوسے و او کہ باین مقاتلے  
 سیکن چون از ابدست خود گرفت و بجنبا نیہ شمشیرے شد بنامیت خوب باین مقاتلے کرد تا اہل  
 اسلام غالب آمدند بعد از ان ہمیشہ در غزوات باین مقاتلے کرد تا آن روز کہ در حرب اہل روثہ  
 شہید شد و آن شمشیر را خون نام کردہ بودند و از ان جہلہ آئست کہ درین روز آیتہ بن  
 خلف فرزند بربیب نزدیک دست وسے را از دوش جدا ساخت بعد از انکہ بربیب امیر آئست  
 رسول صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم دست بربیب را بجاسے باز نہاد و خدا سے تعالے صحت داد و  
 از ان جہلہ آئست کہ درین روز چیزے بر چشم قتادہ بن انعمان رفتے اللہ عنہ آمد کہ حدقہ  
 وسے بیرون آمد و بر رخسار وسے افتاد و قوم خود استند کہ از اہل ہند باز گفتند کہ اول یا رسول صلے اللہ  
 علیہ وآلہ وسلم مشاورت کنسیم رسول وسے را طلبید و نزدیک خود بنشانند و حدقہ وسے را بجاسے  
 باز داد و گفت دست مبارک بر آنجا مالید چنان شد فی دانستند کہ ان کہ ہم چشم بودہ است و از ان  
 جہلہ آئست کہ سائب بن ابے جیس در زمان اسیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ

بجاسے

گفته است که واقعه را در روز پنج کس امیر نکر و لیکن چون قریش بگریختند من نیز با ایشان بگریختم  
 مردی سفید پوست در آن بالا برآید ابلق از میان آسمان و زمین بین رسید و مرا بپسندید عبد الرحمن  
 بن عوف رخصه اشدر عنه آمد و مرا بسته و بدنا و کس کرد که این را که امیر کرده است هیچ کس جواب  
 نداد و مرا پیش رسول صلی الله علیه و آله و سلم آورد ازین پرسید که ترا که امیر کرد آنست ابن ابی سبیح  
 من گفتم نمی شناسم و سر او کرد و او هشتم که او را خیر گفتم به آنچه دیده بودم رسول صلی الله علیه  
 و آله و سلم فرمود که و سر او را علی از طلا که امیر کرده است آنست ابن عوف امیر خود را به سائب بن زبیر  
 جیس گفته است که همیشه این کلمه بر یاد من بود و در سلام من تا خیر افتاد تا بود آنچه بود از آن جمله  
 آنست که بعد از واقعه پدر عمیر بن وهب انجلی با صفوان بن امیه ذکر مصیبت پدر کرد و  
 امیر عمیر بن وهب در میان امیران بدر بود و صفوان گفت پیش خداست تا خوش گردید  
 بعد از کشته شدگان پدر عمیر گفت آری بعد ازین در زندگانی هیچ چیز نماند اگر چنانچه قرضی مردم  
 در دلمه من نبود و از ضایع شدن عیال و اطفال خود اندیشه نگردم تا آنکه از بر آنست قتل محمد  
 صلی الله علیه و آله و سلم بدین می رفتم که شنیده ام که محمد صلی الله علیه و آله و سلم در بازار مدینه  
 می گزید و با همه کس می نشیند و مرا بهانه رفتن است که امیر من امیر ایشان است صفوان گفت  
 او از دین تو بر دلمه من و محمد عیال تو در عهد من درین کار تقصیر کن صفوان تجیز راه نمود و شمشیر  
 خود را نیز کرد و زهر آب داد و صفوان را وصیت کرد که این سر را پوشیده دار و رو سے بدین کرد چون  
 بدین رسید بر در مسجد فرود آمد و راه خود به بست و شمشیر خود را مائل کرد و بسوس رسول صلی الله  
 علیه و آله و سلم متوجه شد امیر المومنین عمر رخصه اشدر عنه با جمعی نشسته بودند ناگاه چشم و سه بر عمیر افتاد  
 گفت بگیر پد این سنگ را که دشمن خداست و در روز بدر قوم را بر حوت ماتیج و سنگی می کرد و ایشان  
 از قلت عدو اخبار و سه می کرد آن جمع و سه را بگریختند امیر المومنین عمر رخصه اشدر عنه پیش رسول  
 صلی الله علیه و آله و سلم آمد و قصه را باز گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت که و سه را بیمار  
 امیر المومنین محمد رخصه اشدر عنه بیاید دست بند شمشیر و سه را که برگردن داشت تا سب و او  
 و حکم گرفت و دست دیگر دست شمشیر و سه را نگاه داشت پیش رسول صلی الله علیه و آله و سلم  
 در آورد و جمعی از انصار را گفت پیش رسول صلی الله علیه و آله و سلم نشینید و از تروض این سنگ  
 ایمن بپسندید رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت و سه را بگذار آنست عمر و پیش آنست امی عمیر  
 گفت بر آنست آنست عمر گفت از بر آنست امیر که در دست شماست رسول صلی الله علیه و آله  
 و سلم گفت شمشیر چرا او نمی گفت رو شمشیر با سبیه که هرگز بر آنست کاره نکر رسول  
 صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که راسته پیش آری که جز بر استی نرسد گفت جز بر آنست این هم نیاید ام

رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ باہم نموان بن امیہ شمشقی و آمد قلبیہ را پاؤ نکروستہ و چون او اسے  
دین و محمد رسال تو بر خود گرفت قبیل محمد نیادے تو از بر اسے این ہم آمدے اما خدا سے تمہارے  
نیاں تو ہم او تو حائل کشت عمیر گفت کہ اسے ہم کہ تو رسول خدا سے و از غایت بہل انکار تو  
سے کر دیم بعد نیا تو بر بہین ظاہر شد زیرا کہ ازین حال غیر من و صفوان بچاکس خبر نہ آشت ترا ازین  
حال نمہ بودہ است مگر خدا سے تمہارے شکر خدا سے تعالیٰ کہ ما اید دولت اسلام شرف گردانید  
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم با اصحاب گفت بر اور خود را احکام اسلام بیاموزید و قرآن  
تعلیم دید بعد از ان خصم حیت بکہ طلبید و خالق۔ انجہ اسے خواند و جمعے کثیر بدولت ما سے  
با سلام مشرف شدند و از ان مجلس آنست کہ حارث بن ابی عمار پیش رسول صلی اللہ  
علیہ وآلہ وسلم آمد تا امیر ان خود استماند و از بر اسے فدیہ شتر سے چند و کثیر کے آوردہ بود اما در وہ  
بنوان کرد چون بر رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در آمد و طلب امیر ان کرد رسول صلی اللہ علیہ  
وآلہ وسلم پرسید کہ فدیہ چہ آوردہ گفت بیج نیاوردہ ہم فرمود کہ گوان شتر ان و کثیر کان کہ در  
تھان موضع گذشتی جارث گفت اشہد ان لا الہ الا اللہ و انک رسول اللہ با من بیج کس بود  
و بیج کس پیش ازین نیا مد و از ان مجلس آنست کہ قباش بن اشیم الکنافی رضی اللہ عنہ  
گفتہ است کہ در روز بدر با مشرکان بودم و بنوز روز غزہ نصرت ملت سلمانان و کثرت سواران و  
سایگان کہ با ما بودند چون لشکر ما شترم شدند من نیز بگرہ بستم و از ہر طرف مشرکان را می دیدم کہ سوار  
با خود گفتیم ما رہت مثل ہذا الام فرمنا لا اسائینے ہرگز مثل این امر سے ندیدم کہ ہمہ از وی بگریختند  
مگر زمان چون بکہ رسیدم و چند وقت آنجا بودم و در اعینہ اسلام در باطن من افتاد چنانچہ بدینہ  
روم و بہینم کہ محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چہے گوید چون بدینہ رسیدم و خبر وی پرسیدم گفتند  
اینک در سایہ مسجد است با اصحاب نشستہ پیش سے رفتہ و سے را در بیان ایشان نمی شناسم  
پس سلام کردم فرمود کہ یا قباش بن اشیم توئی آن کس کہ روز بدر می گفت ما رہت مثل ہذا الام  
فرمنا لا انسا گفتیم کہ اسے ہم کہ تو رسول خدا سے زیرا کہ این سخن با زبان نیاوردہ ام و با  
بیج کس گفتہ بودم این امر سے بودہ در خاطر من گذشتہ بود اگر چنانچہ تو رسول خدائی نبوسے  
ترا بر ان بدر اطلاع نہاوسے دست بیارتا با تو بیت کتم پس سلمان خدم و از ان مجلس  
آنست کہ اسما سے بنت مردان از بنی امیہ بن زید بود و از اسے رسول و عیبت اسلام  
جد سے تمام می نمود و در ان وقت کہ رسوا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بہ بدر رفتہ بود ان طونہ روز دست  
سلام و اہل آن بیٹے چند گفتہ بود و ان ایات بسمع عمیر بن عدسے اظہر رخصی اللہ عنہ کہ اسے  
بود و بان و اسے در مدینہ ماند و بود رسید با خدا سے تمہارے ہمہ کہ وہ کہ چون رسول صلی اللہ علیہ وآلہ

و سلم پدینه مرا بت نماید عصارا یک شب همان شب که رسول صلی الله علیه و آله و سلم پدینه رسید میسر و زینب  
 شب شمشیر کشید و بجانده عصارا آمد و زینب انش گروست و خواب بود پستان در دمان و زینب کو چکان  
 خود نسا ده بود و خواب رفته میر پست خود میبید و آن کوک . ای یک جانب نهاد و شمشیر بر سین  
 عصا نهاد و زور کرد تا از پشت دست گذشت چون با رسول صلی الله علیه و آله و سلم نماز صبح گذارد  
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم بوسه نظر کرد و گفت ای کرمی و نه در از آن یک شمی گفت آری یا رسول الله  
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم بوسه با صحاب کرد و گفت اگر دوستی درید که هر دو سه را  
 بنید که غائبانه نصرت خداست و رسول خداست که در بزمین عدی نظر کفید امیر المؤمنین عمر رضی الله  
 گفت باین معنی که شب و طاعت خداست تعالی گذرانده است رسول صلی الله علیه و آله و سلم  
 سلم فرمود که ای معنی گوئی که وی بصیر است و از آن جمله آنست که و عثمان بن حارث بن مجاز  
 با جمعی از بنی حارث و بنی ثعلبه قصد تعرض اطراف مدینه کردند رسول صلی الله علیه و آله و سلم با چهار  
 صد و پنجاه کس بیرون آمد و بجانب ایشان روان شد مردی از بنی ثعلبه پیش آمد و ایمان آورد  
 و گفت ایشان با شما ملاقات نمی کنند پس رسول صلی الله علیه و آله و سلم بوضع ایشان  
 ولایت کرد چون پنجاه رسیدند ایشان هر چه داشتند در کوهها پنهان کرده بودند و اگر بخت رسول  
 صلی الله علیه و آله و سلم بجانب ذامه توجه نمودند و سه روز اقامت کرد و روز چهارم بخت جالبه  
 از میان شکر بیرون آمد باران می بارید جامه و سه تر شد بیرون آورد تا خشک کند و بکنه در  
 زیر درختی تنهائی کرد و اعراب از کوه آنرا دیدند و غنور آگاه کردند شمشیر کشیده و دمان شد و با کاس  
 سر رسول صلی الله علیه و آله و سلم بایستاد و گفت ای محمد ترا از من که خلاص می و پدر رسول  
 صلی الله علیه و آله و سلم گفت خداست تعالی فی الحال جبرئیل چنان دست بر سینت آورد که شمشیر از  
 دست بیفتاد رسول صلی الله علیه و آله و سلم شمشیر و سه . ابرو داشت و گفت ترا از دست من که خلاص  
 می و هر گشت یکس ند و کله شهادت گفت و عهد کرد که هرگز برای حرب رسول صلی الله علیه و آله و سلم  
 سلم لشکر جمع نکند و از آن جمله آنست که چون در روز احد نهضت بر لشکر سلام افتاد ابی بن  
 خلف بر اسی سوار بود و سه پدینه بر صلی الله علیه و آله و سلم آورد و گفت امروز مرا بجات مبادا  
 اگر تو بجات پایی و رسول صلی الله علیه و آله و سلم در میان حارث بن صم و سهیل بن حنیف تکبیر  
 بر ایشان کرده بود اسی بن خلف بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم حمله کرد و مصعب بن عمیر غرور  
 و قایم رسول صلی الله علیه و آله و سلم ساخت اسی نیزه بر مصعب زد و سه را شهید ساخت نیم تیره  
 در دست سهیل بود رسول صلی الله علیه و آله و سلم از ابنته و در زینب و سهیل و سهیل از اسی زد و اسی  
 اسپ را بدو انید تا بقوم خود رسید و چون گاوان بانگ می کرد او پنهان گفت و یک انچه

جزع از چسبیت این فرشته پیش نیست نه پذیر که اذان رحمتی رسد گفت و یک ای این حرب می دانی که  
 مرا نیزه که زود است که صلی الله علیه و آله و سلم زود است روزی در که بودیم که ما من گفتند زود باشد که بدست  
 من کشد مشغولی اکنون دانستم که اوقات منست و من ازین زخم نخواهم زیست و حاکم است ازین جرح است  
 احساس می کنم که اگر بر همه اهل حجاز منست کنند همه پلاک شوند پس همچنان نمره میزد و بانگ می کرد تا پلاک  
 شد و بد زخ رفت و اذان جمله آنست که میفرق از علمای یهود و مردی تو را اگر بود و مال بسیار داشت  
 از قحطمان و غیر آن در رسول صلی الله علیه و آله و سلم را می شناخت بان صفاتی که دانسته بود اما دوستی  
 دین و سوادش با آن ویرا از ایمان بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم باز می داشت تا آن که روز که حرب  
 احد قائم شد و آن روز شنبه بود گفت اسے مشرک بود و الله که سے دانید که نصرت محمد صلی الله علیه و آله  
 و سلم بر شما و جب است گفتند امر در شنبه است گفت حکم شنبه باقی نمانده است و سلاح خود بر گرفت  
 و بیرون آمد و بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم بسید و راصد قوم خود را وصیت کرده بود که من امروز  
 کشته شوم مال من تمام از آن محمد صلی الله علیه و آله و سلم است هر چه قدر است نعلی فرماید آن کنند و با  
 مشرکان مقاتله سے کرد تا کشته شد و رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است که بهترین یهود میفرق  
 و بعد اذان رسول صلی الله علیه و آله و سلم اسوال ویرا گرفت و همه صدقات و سے در مدینه اذان  
 بود و اذان جمله آنست که علی از اصحاب که ویرا قرمان گفتند از حرب احد تخلف کرده بود  
 زمان مدینه ویرا گفتند تو نیز از زمانے که در نیوقت در خانه نشسته ویرا حجت بران داشت که بیرون  
 آمد و در قتال مشرکان جد تمام نمود حال و سے پیش رسول صلی الله علیه و آله و سلم باز گفتند رسول  
 گفت و سے از اهل ناریت مردم ازین سخن تعجب کردند قرمان گفت مردن از گریختن بهتر و چندین  
 مقاتله کرد که هفت کس از مشرکان کشت و جراحتماس و سے قوی شد بعضی از اصحاب بروی او افتادند  
 گفتند بنی ناک الشهاوة گفت و الله من از برای دین مقاتله نکردم من نخواستم که قریش بخاستان  
 ما را بگیرند و چون از جرح است و سے بیشتر شد شمشیر بر سینه نهاد و خود را کشت مردان حقیقت  
 حال و سے نادانسته پیش رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفتند که و سے هفت مشرک را کشت  
 و شهید شد رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت فیصل الله ما یشاء بعد اذان چون حقیقت  
 حال او پیش رسول صلی الله علیه و آله و سلم باز نمودند گفت شهدا سے رسول الله بعد اذان فرمود  
 ان الله قتله لیوید بن الدین بارجل النفاجر یعنی خداوند نعلی و تقدس این دین را ببرد و فاجر  
 قاسق یار سے میدهد و اذان جمله آنست که مصعب بن عمیر رضی الله عنه لو اسے مهاجرین  
 در دست داشت این قیمت ویرا رسول پذیر داشت فریته بروی زود دست داشت و سے بر مصعب لوارا  
 بدست چپ گرفت و ندا کرد که و ما محمد الا رسول ابن تمیہ سوار شد باز گشت و فریته دیگر زود دست چپ

اور اتیر پیر پیر بدو بانو می خود لو اور اگاہ و شہت و گونسا شدن نگذشت تا وقتے کہ رسول صلی اللہ علیہ  
 وآلہ وسلم لو اور ابامیرالمومنین علی کرم اللہ وجہہ داد و از ان جملہ آنست کہ منطلہ بن ابی عامر  
 جمیلہ بنت عبد اللہ ابی بن سلول را تزویج کرده بود و شب زفاف آن شب بود کہ رسول صلی اللہ  
 علیہ وآلہ وسلم بجانب احدی رفت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ شب پیش جمیلہ  
 باشد چون نکاح از یاد او گذارد و خواست کہ پر رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ملحق شود و چہ  
 دست دروہن وی زد و خلوت طلبید و پیشتر کے دستاورد بود و از قوم خود چہا کس اندر برای اشہاد  
 حاضر کرد و منطلہ باوسے خلوت درآمد و نقیاش حاجت افتاد اما از خوف آن کہ بہاداکہ از قتال  
 بازماند غسل ناکردہ صلاح پوشید و روان شد در ان وقت کہ رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم  
 صفہا رہت سے کرد باحد رسید و در مقاتلہ اجتہاد تمام بجاسے آورد و بعد از ان بہر میت و بعضے  
 مسلمانان با ابوسفیان بن حرب در قتاد و حربے با سپہ آورد و چنانکہ ابوسفیان از سپہ در قتاد  
 و بہر سیتہ آنست تا بکشید ابوسفیان فریاد بر آورد کہ اے منہ قریش من ابوسفیان بن حریم  
 ام سے ر اخلاص کردند و منطلہ بعد از ان کہ بے کافران را بدوزخ دستاورد شہید شد رسول صلی اللہ  
 علیہ وآلہ وسلم چون از مقاتلہ مشرکان فارغ شد نظر بدین کوہ انداخت پس گفت بہر سید کہ  
 آنجا کیت کہ ملائکہ صحاف بیمن آوردہ اند و اورا باب باران غسل سے کنند ابوسید ساعدی  
 رفتی اللہ عنہ می گوید کہ رفتم دیدم کہ منطلہ بود و از سر او قطر ہائے آب می چکید رسول صلی اللہ  
 علیہ وآلہ وسلم را خبر دادم پیش جمیلہ سے دستاورد و از او پرسید جمیلہ گفت وقت بیرون آمدن  
 بغسل حاجت و شہت بعد از ان قوم جمیلہ از وسے استفہار کردند کہ چرا مارا بر دخول زوج  
 خود گواہ ساختے گفت از آنکہ شب و خواب سے دیدم کہ در سے از آسمان کشادہ شد و منطلہ با سخا  
 در آمد و باز پوشیدہ شد من گفتم کہ ان سخاوت خواهد بود خواستم کہ بہر سیدن وسے بن جمعے را  
 اشہاد کنم و از ان جملہ آنست کہ حارث بن ضمہ رضی اللہ عنہ گفتہ است کہ روز احد  
 در ان وقت کہ رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در شعب بود از من پرسید کہ عبد الرحمن بن عوف  
 را دیدے گفتم آری یا رسول اللہ وسے را دیدم کہ از کوہ فرودے آمد و گروسے از مشرکان گرد  
 وسے درآمد و بودند خواستم کہ وسے را بدو گاری کنم ترا دیدم بسوسے تو آدم فرمود کہ ملائکہ بہر گاوے  
 وسے یا مشرکان مقاتلہ سے کنند حارث بن ضمہ رضی اللہ عنہ گوید کہ بسوسے وسے باز گشتم وسے را  
 یا فتم بیان ہفت تن از مشرکان کہ گفت افتادہ بودند گفتم خبر دے با و ترا ابن ہبدر را کشتہ شہادت  
 بدو تن کرد و گفت ابن دوتن را من کشتہ ام و اما دیگران را کسے کشت کہ من وسے را سخی دیدم  
 حارث رضی اللہ عنہ گفت صدق اللہ و رسولہ و از ان جملہ آنست کہ چون مسلمانان

متنہم شدند متناوہ بن انعمان از پیش رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم غائب نگشت بر چشم وی از خمی زدند کہ بیرون جست رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از ایوان نماز اول بہتر و بینا تر گشت چہین ہست در اکثر روایات و در بعضی روایات آمدہ است کہ این واقعہ در روز بدر بودہ چنانکہ گذشتہ است و اللہ اعلم و از ان جملہ آنست کہ امیر المومنین علی کرم اللہ وجہہ گفتمہ است کہ چون قوم

از قریش رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر وز جنگ آمد متنہم شدند آواز بر آمد کہ الا ان محمد قد قتل در میان کشتگان رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نیافتم گفتم و اللہ کہ رسول خدا سے فرار نمی کند و کشتہ نشدہ است همانا کہ خدا سے تمناے بر ما غضب کرد و رسول را از میان ما برداشتہ بیچہ بر از ان نیست کہ مقاتلہ کنم چند آنکہ کشتہ شوم و عالم را بے او منیم نیام شمشیر خود را شکستم و دل بہ شہادت نهادم بعد از ان بر قومی از مشرکان کہ مجتمع بودند حملہ کردم متفرق شدند و دیدم کہ رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در میان آن قوم بودہ است و فرشتگان و سے را بفرمان خدا سے تمناے نگاہ داشتہ اند تا سگای

ماندہ است و از ان جملہ آنست کہ ابو بردیسوس رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و وہاب و دو اشتر ہر یہ فرستادہ است رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ اگر ہر پد مشرکے قبول می کردی ہر پد ابو برد و قبول سے کردم گفتند یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اور اولہ اسبت حسب طلب شفا اینہما را بشما فرستادہ است رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کلوح پارہ از زمین برداشت و آب در ان مبارک بر ان انداخت و فرمود کہ این را در آب اندازو ان آب بہ وجود چون بر ان حسب عمل کرد شفا یافت و از ان جملہ آنست کہ چون در غزوة الراضیہ کہ در سال چہارم از ہجرت بود عاصم بن ثابت شہید شد دشمنان قصد کردند کہ سر و سے را از تن جدا کنند و سبلانہ و خمر سحر کنند کہ عاصم بن ثابت شہید شد احد پسر و سے را کشتہ بود و و سے نذر کردہ بود کہ ہر کہ سر عاصم را چسے

آرد و صد شتر بدہد و چون بر سر و سے دست یابد رکاسہ سر و سے خمر خود حق سبحانہ و تعالیٰ زیر را ترا فرستاد تا بگرہ عاصم در آمد ہر کہ نزدیک می آمد نیش سے نہ دتا و سے او درم سے کرد و بہلاک نزدیک می رسید گفتمہ چون شب شود زنبوران او دشو نہ سر و سے را جدا کنیم چون شب در آمد ابو برد ہستہ پید ہشد وسیلے علیہم آمد و بدن عاصم را در بود امیر المومنین عمر بن خطاب رفتی اللہ عنہ گفت کہ عاصم نذر کردہ بود کہ من بیچ مشہ کہ را ساس نکم و بیچ مشرک تیر تن اورا چون بوقاسے نذر خود قیاسم نمودہ بود حق تعالیٰ بعد از وفات سے تن او را از ساس مشرکان نگاہ و مشخص

او از ان جملہ آنست کہ شیب بن عدسے رفتی اللہ عنہ تیز در غزوة الراضیہ بود سے را امیر گرفتند و بہ مشرکان کہ بعد از شتر بفرختند مشرکان ویرا بچوسس ساقند روز سے ویرا دیدند کہ خوشنہ انگور سے خود و در یک بیچ میوہ نبود گفتمہ این میوہ از کجاست گفت رزقی سے کہ خدا می توای سے



عصا ورتن سے خلائیہ بعد از ان آب خواست

چون پیش رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم رسیدند دست مبارک خود بر پاس دست مالیدنی ای حال  
صحت یافت و از ان جمیل آنست کہ جابر بن عبد اللہ رضی اللہ عنہ گوید کہ از غزوہ  
ذات الرقاع سن اشرے ضعیف جو کہ زندہ دہشتم رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر سن بیگزشت  
و اشر من جو کہ زود بود و مر اجمالی رفتن نبود پرسید کہ چه ایستادہ قصہ باز گفتم عصا طلبید و سه بار  
عصا ورتن سے خلائیہ بعد از ان آب خواست و یک گفن آب برو سے وی زد و گفت بر نشین  
پنہستم سچ آن خدائی کہ محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را بر استی بخلق فرستاد کہ بر چند رسول صلی اللہ  
علیہ وآلہ وسلم اشر خود آئیزے راند اشر من از وسعی مانند لاجرم از ہر ہے رسول صلی اللہ علیہ  
وآلہ وسلم باز نامدم و از ان جمیل آنست کہ چون از غزوہ ذات الرقاع فارغ شدند سب  
مخار بے بر ایسے شستہ و ہمار اشرے گرفتہ پیش رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمد و گفت در شکم  
اسپ من چہیت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت لا یملم الغیب الا اللہ بعد از ان پرسید کہ  
یہ ان کے فرود آید رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت کہ آن امریت موصل خدا سے تھا سے  
سے و اند با ز پرسید کہ فرود چہ کار خواہم کرد فرمود کہ نے دائم و گیر پرسید کہ در کدام زمین خواہم مرد  
فرمود کہ مرا معلوم نیست پس حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ این آیت فرستاد کہ ان اللہ عند علم الساعۃ  
و نیز لہنیت الا یہ بعد از ان آن ملعون گفت اسے محمد این اشر مرا از خدا سے تو دوست ترست  
رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ پروردگار من مرا از جان دوست ترست و از نفس و فرزند  
غریب ترست و سر سجدہ نہاد چون سر برداشت فرمود کہ اسے مخار بے پروردگار من خبر داد کہ در جانب  
ریش تو ریشے پیدا شو کہ ہمہ گوشت و پوست تو از ان فرزند و بعد از ان بدوزخ روے اندک  
مدتے گذشت آن ریش پیدا ہشد و روے سے تمام فروریخت و چنان بوے ناخوش پیدا  
کرد کہ مردم از گند آن می گریختند و آن ملعون می گفت محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سخی گفت و  
راست آمد و از ان جمیل آنست کہ جو یہ پینت عارض رضی اللہ عنہ کہ رسول صلی اللہ  
علیہ وآلہ وسلم سے از زوج کردہ بود گفتم است کہ چون رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نوزوہی اہل  
بیرون آمد و پدر من ممتراں قوم بود پیش از آمدن رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در خواب دیدم  
کہ ماہ تمام از جانب غیر بطلوع کرد و در کنار من در آمد خواب خود را بہمان دہشتم و چون آمدن  
رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یقین شدہ پر دم گفتم ما را الشکر ہے پیش آمد کہ طاقت مقاومت  
آن نہادیم و ان شکر مردان کے دیدم بر اسپان اہل شستہ و شکر خلیل و صلح بسیار شاہدہ  
سے کردم چون اسلام آوردم و رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مرا تزویج کرد و شکر بہرام نظر کردم  
و دیدم کہ چہاں استجد و کثیر ہے کہ اول دیدہ بودم نبود دہشتم کہ آن لہا سطلہ ادب و ان سے بود و

و دیدم کہ چہاں استجد و کثیر ہے کہ اول دیدہ بودم نبود دہشتم کہ آن لہا سطلہ ادب و ان سے بود و

از آن جمله آنست که در غزوه خندق که اصحاب حضرت خندق می گفتند سنگی سخت پیش آمد که او سنگی است  
آن عاجز آمدند سلمان رفته اشد علیه و آله و سلم از آن خبر کرد رسول صلی الله  
علیه و آله و سلم بخندق فرود آمد و سلمان رفته اشد علیه و آله و سلم بر کنار ایستاد و بودند  
رسول صلی الله علیه و آله و سلم متین را از سلمان گرفت و بر آن سنگی پار شد و از آن برقی حیرت  
که چه بدین راه روشن گردانید رسول صلی الله علیه و آله و سلم تکبیر فتح گفت و همه اهل اسلام نیز تکبیر گفتند  
حضرت و دیگر بزور برقی دیگر حیرت و رسول صلی الله علیه و آله و سلم تکبیر گفت و همه موافقت تکبیر گفتند و در  
حضرت سوم نیز همین حال شد سلمان گفت یا رسول الله پدر و مادر من فدای تو باد این چیست که ما  
دیدیم که هرگز مثل این ندیده ایم رسول صلی الله علیه و آله و سلم بقوم نظر کرد و پرسید که شما نیز دیدید آنچه سلمان  
دید گفتند بل یا رسول الله رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که در سفر اول برقی حیرت و در روز ششم  
آن کوشکهاست حیرت از ارض کسری دیدیم چون ایناب کلاب و جبرئیل علیه السلام مرا خبر کرد که هستن  
بر آن دست خواهد یافت و در سفر دوم برقی حیرت و در شنائی آن کوشکهای مصرخ در زمین روم  
چون ایناب کلاب مشاهده کردیم جبرئیل علیه السلام مرا خبر داد که است تو برین مالک دست خواهی یافت  
و غالب خواهد شد و در سفر سوم برقی حیرت چنانکه دیدید و در شنائی آن کوشکهای صنعار  
دیدیم و جبرئیل علیه السلام خبر داد که است ترا فتح آن بلاد است خواهد داد و اقدی می گوید که رسول صلی الله  
علیه و آله و سلم کوشک سفید کسری را وصف کرد و سلمان گفت و اشد که صفت آن چنین است که  
سے گوئی من گویم می دهم که تو رسول خدائی رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هرگز شام فتح نشود  
و هر قل باقصای ملک خود که نزد و بر شام حاکم شوید و تیج کس با شما نازعت نتوانند کرد و هر آنچه  
بین نیز فتح شود و کسری کشته گردد و بعد از آن کسری نباشد سلمان گوید آنچه رسول صلی الله علیه  
و آله و سلم فرمود همه را بعد از آنکه به چنان مشاهده کردم و از آن جمله آنست که جابر گوید  
رفته اشد علیه و آله و سلم از برای سنگی سنگ بخندق در آمد و از کسری سنگ  
سنگ بر شکم بسته بود چون آنرا دیدیم بی سنگ شدم اجازت خواستم و سجانم رفتم و عالی با اهل خانه  
گفتم گفتند یک صاع جو داریم و یک بزغاله جو را آورده و بزغاله را ندی آوردم و در و یک انداختم  
بعد از آن بسوس رسول صلی الله علیه و آله و سلم باز گشتم اهل خانه گفته بودند که صورت حال را  
باز نماند تا شام ساز شویم من چسبیدم با رسول صلی الله علیه و آله و سلم کیفیت کبیت آن طعام  
باز نمود رسول صلی الله علیه و آله و سلم آواز برداشت که اسے اهل خندق جابر سوسے ساخته  
و ضیاعی کرده چه بیاید که بسیار است و یکیزه و با من گفت اهل خود را بکوسے تا و یک از و یک دان  
بر خار و در من بر رسم نان پیرو من بیشتر رفتم و با اهل خود گفتم که رسول صلی الله علیه و آله و سلم با همه